

صفات شیعیان واقعی؛ قناعت (۲)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

قناعت از جمله ویژگی‌های شیعیان واقعی است. قناعت به معنای کاستی از تعلقات و توجه به لذایذ دنیوی است. قناعت، مؤمن را وامی‌دارد در استفاده از آنچه به‌دست آورده، و نعمت‌های خداوندی که در اختیارش هست، اسراف نکند و در حد ضرورت از آن مصرف کند. مؤمن خدا و آخرت را باور دارد و دنیا را وسیله برای نیل به قرب الهی نمی‌داند. کسی که همه تلاش او در دنیا بهره‌مندی از لذایذ دنیوی است یا منکر عالم آخرت است و می‌پندارد که هرچه هست در همین دنیاست و خارج از آن چیزی وجود ندارد و یا ایمانش ضعیف است. از این رو، استفاده از امکانات دنیوی برای غیر آخرت و اهداف غیرالهی نابخردی است. شیعه واقعی از زندگی دنیوی، با چراغ عقل و وحی گام برمی‌دارد و با هدایت وحی و عقل دلش از انحرافات و کژی‌ها پاک است. فلسفه قناعت در دنیا در همین عرصه معنا دارد.

کلیدواژه‌ها: قناعت، دین، دنیا، مؤمن، آخرت، قرب الهی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

است. قناعت، مؤمن را وامی‌دارد در استفاده از آنچه به‌دست آورده، و نعمت‌هایی که خداوند در اختیارش نهاده است، اسراف و زیاده‌روی نکند و در حد نیاز و ضرورت مصرف کند، او خدا و آخرت را باور دارد و دنیا را وسیله و ابزاری بیش نمی‌داند و برای دنیا اصالتی قائل نیست. با این نگرش، او زندگی دنیوی را مقدمه آخرت و بستری برای رشد و تعالی و کسب ارزش‌ها و مقامات اخروی می‌داند.

کسی که همه کوشش او بهره‌مندی از لذت‌های دنیوی باشد و دنیا را هدف می‌داند، یا منکر عالم آخرت است و می‌پندارد هرچه هست در همین دنیاست و خارج از این دنیا چیزی وجود ندارد یا آنکه ایمانش ضعیف است و تأثیری در او ندارد؛ از این‌رو رفتار او با رفتار کفار و منکران آخرت تفاوت چندانی ندارد. چنین کسی بسیار دل‌بسته لذایذ دنیوی، مانند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌هاست و اگر سعادت آخرت هم سهمی در خواسته‌هایش داشته باشد آن را از آن نظر می‌خواهد که در آن عالم به نمونه و مشابه همین لذت‌های دنیا دست می‌یابد. با این حساب کسی که همه توجه‌اش به تأمین لذایذ دنیوی و زندگی مادی است تا جوان است به فکر آینده خود می‌باشد و برای رفاه و راحتی دوران پیری خود می‌کوشد و مال می‌اندوزد. در دوران پیری نیز به فکر فرزندان و وارثان خویش است و برای آنان ثروت‌اندوزی می‌کند. چنین کسی هر قدر بتواند برای رسیدن به لذت بیشتر و زندگی راحت‌تر تلاش می‌کند و برای رسیدن به اهداف دنیوی می‌کوشد پست و مقام بالاتری به‌دست آورد.

کسی که برای آخرت اصالت قائل است و زندگی دنیا را مقدمه آخرت می‌داند، معتقد است چنان‌که حیات کوتاه جینی مقدمه رسیدن به حیات دنیوی است، هم‌اکنون نیز در دنیا زندگی کوتاهی را می‌گذراند که ممکن است در نهایت هشتاد یا نودسال به طول انجامد، سپس به سرای ابدی وارد می‌شود. در واقع این حیات را مقدمه آخرت و به تعبیری، نسبت به آخرت، دوران جینی می‌داند. با این نگرش، او باید توشه لازم را برای تولد و حیات واقعی فراهم آورد. حیاتی که ابدی است و چنان شرافت و عظمتی دارد که این زندگی دنیوی در برابر آن ناچیز است و نوعی مرگ تدریجی به‌شمار می‌آید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۶۴)؛ و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست، و هرآینه سرای واپسین، زندگانی [راستین] است، اگر می‌دانستید.

قناعت، یکی از نشانه‌ها و خصلت‌های ارزنده مؤمنان راستین و شیعیان واقعی است. خصلتی که نظام‌های اخلاقی گوناگون آن را ستوده‌اند. مبانی نظام‌های اخلاقی برای پذیرش خصلتی چون قناعت و سایر ارزش‌های اخلاقی متفاوت است، و هر نظام اخلاقی براساس مبانی خاص خود صفات و ملکات اخلاقی را ترویج می‌کند. مثلاً عرفان‌ها و مکاتب شرقی، انسان را به قناعت دعوت می‌کنند؛ زیرا هدف نهایی انسان را رسیدن به آسایش و راحتی می‌دانند. در نتیجه هر قدر تعلق و وابستگی انسان به دنیا کمتر باشد، از راحتی و آسایش بیشتری برخوردار می‌شود. قناعت نیز به معنای کاستن از تعلق و توجه به لذایذ دنیوی است که راه را برای رسیدن به آسایش و راحتی فزون‌تر هموار می‌سازد. بسیاری از مکاتب اخلاقی رایج به‌تبع فلسفه و مکتب اخلاقی ارسطویی، بر حد وسط و اعتدال در بهره‌مندی از قوا و نیازها و دوری از افراط و تفریط تأکید می‌کند و ارزش‌های اخلاقی، مانند قناعت را حد وسط بین افراط و تفریط در خصلت‌های اخلاقی می‌داند و آنها را در زمره مشهورات و آراء محموده قرار می‌دهد که همه عقلا آن را می‌پذیرند.

ارزش و فضیلت قناعت از دیدگاه مؤمن راستین

تأکید ما بر رعایت قناعت در مصرف و بهره‌مندی از امکانات مادی مبتنی بر تاسی و تبعیت از ائمه معصوم^{علیهم‌السلام} بود. گفتیم که هر قدر محبت و عشق ما به آن انسان‌های برگزیده خداوند بیشتر باشد، تلاش ما برای شباهت یافتن به رفتار آنان بیشتر می‌شود. افزون بر معرفی این راهکار و برخی راهکارهای دیگر برای قناعت‌داشتن در زندگی، و همچنین برای استحکام مبانی شناختی‌مان در پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی، بایستگی عقلی اتصاف به خصلت قناعت را نیز تبیین کردیم. قناعت به معنای خودداری از فعالیت اقتصادی و اجتماعی نیست، فعالیت اقتصادی و کسب ثروت و کوشش برای استخراج معادن و رشد و توسعه اقتصادی کشور و جامعه، مطلوب و گاهی در حد واجب است؛ زیرا این‌گونه، جامعه از وابستگی به بیگانگان رها می‌شود و به خودکفایی دست می‌یابد. تولید ثروت در صورتی که برای رفع نیازهای جامعه اسلامی و قطع وابستگی به کفار و عزتمندی مسلمانان باشد، ارزش است. پس قناعت به معنای تنبلی، کم‌کاری و خودداری از کسب درآمد و ثروت نیست. بلکه قناعت به معنای کم‌مصرف کردن و دوری از اسراف و ولخرجی

استفاده نکند و بی‌هدف در خیابان‌ها حرکت کند و هرگاه بنزینش تمام شد، دوباره بنزین بزند و بیهوده آن بنزین را مصرف کند، دیوانه و احمق به حساب می‌آید. از ماشین باید برای مسافرت و تفریح رفتن، رفتن به سر کار، رفتن به محل تحصیل و... استفاده کرد، نه آنکه انسان با آن بی‌هدف در خیابان‌ها یا بیابان‌ها حرکت کند و بنزینش را مصرف کند. همچنین احمقانه است که کسی از ماشینش استفاده نکند و آن را در پارکینگ پارک کند و هروقت گردوغبار گرفت و کثیف شد، آن را بشوید. در این صورت، هم وقت او هدر رفته است و هم سرمایه‌اش. حتی اگر فرد از ماشینش درست استفاده کند، نباید همواره وقتش را برای تمیز و زیبا کردن آن صرف کند، بلکه باید در حد ضرورت به آن رسیدگی کند. از دنیا نیز باید برای مقصد آخرت استفاده کرد و استفاده از دنیا برای دنیا احمقانه است. انسان دل‌پسته دنیا و غافل از آخرت، کار می‌کند تا شکمش را سیر، و انرژی و نیرو کسب کند برای کار کردن و کسب درآمد تا دوباره از آن درآمد برای سیر کردن شکمش استفاده کند. در نگرش انسان عاقل این رفتار، بیهوده و غیرعقلانه، و مانند آن است که انسان ماشین را بی‌هدف به حرکت درآورد تا بنزینش تمام شود، سپس دوباره در آن بنزین بریزد و بی‌هدف از این خیابان به آن خیابان برود. خداوند به کسانی که هدف خلقت و مقصد خود را فراموش کرده‌اند و از دنیا استفاده صحیح و مطلوب نمی‌کنند، می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون: ۱۱۵)؛ آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟

قرب الهی؛ مقصد نهایی مؤمن راستین

انسان باید هدف و مقصد خود را بشناسد و بداند برای چه آفریده شده است و برای رسیدن به مقصدش بکوشد. البته او برای رسیدن به مقصد باید در حد نیاز و ضرورت از امکانات دنیوی استفاده کند و این مقدار استفاده از دنیا با هدف دستیابی به آخرت، منطقی و عقلایی است؛ مانند آنکه باید در حد ضرورت به‌وسیله نقلیه رسیدگی کرد و به‌موقع آب و روغن آن را عوض کرد، در آن بنزین ریخت و آن را شست. هدف مؤمن رسیدن به قرب خداوند است و هدفی بالاتر و ارزشمندتر از هم‌جواری و همسایگی انسان با خداوند در سرای آخرت متصور نیست. بزرگ‌ترین آرزوی مؤمن آن است که همسایه خدا شود؛ از این رو همسر فرعون از خداوند خواست او را در

خدا و آخرت؛ معیار نگرش و رفتار مؤمن راستین

کسی که چنین بینشی دارد، کاری را انجام می‌دهد که برای آخرت مفید باشد و معیار او برای انتخاب فعالیت و نوع آن، بازدهی‌اش در عالم ابدی آخرت است. پس بیشتر به فعالیت می‌پردازد که تأثیر بیشتری بر آخرتش دارد. اگر بر او واجب باشد کارگری یا کشاورزی کند، آن را وظیفه خود می‌داند و برای دستیابی به پاداش و تأثیر آن بر سعادت ابدی به‌آسانی آن را انجام می‌دهد. اگر وظیفه خود را فراگیری فنون مدیریت و احراز پست و مقامی برای خدمت بیشتر به جامعه اسلامی دانست، برای کسب رضای خدا و رسیدن به پاداش اخروی بدان می‌پردازد. اگر احساس کرد تحصیل علم، بخصوص تحصیل علوم دینی برای او لازم‌تر است، مخصوصاً اگر در جامعه، عالمان دینی اندک باشند و تحصیل علم دین برایش واجب متعین است، همه توان و وقت خود را برای تحصیل علم و عمل به تکلیف واجب الهی صرف می‌کند تا خداوند از او راضی شود و به سعادت اخروی دست یابد. اگر بیگانگان به سرزمین اسلامی هجوم بیاورند و دفاع از کشور و مردم برایش وظیفه و واجب شود، به جبهه و میدان جنگ روانه می‌گردد و با رشادت تمام از اسلام و کشورش دفاع می‌کند.

در یک کلام، معیار انتخاب نوع کار و کمیت آن برای مؤمن راستین، ارتباط آن فعالیت و کار با آخرت است. انسان مؤمن در حد نیاز و برای آنکه توان کافی برای انجام دادن وظایفش داشته باشد، غذا می‌خورد و از دستاوردهای تلاشش و نعمتهایی استفاده می‌کند که خداوند در اختیارش نهاده است و تنها به سبب خواهش دل، هوس و لذت‌جویی کار نمی‌کند. کسی که می‌خواهد در جبهه جنگ با دشمن بجنگد، باید توان بدنی‌اش برای آن کار کافی باشد و این نیرو را با مصرف غذا به‌دست می‌آورد یا کسی که به تحصیل اشتغال دارد، باید در حد نیاز غذا مصرف کند تا بتواند به‌خوبی بیندیشد و علم بیاموزد.

مؤمن، دنیا را همچون ابزار می‌نگرد و امکانات دنیوی را به‌مثابه مرکبی می‌داند که با استفاده از آن می‌توان به آخرت دست یافت. پس ارزش این ابزار و مرکب برای او در حدی است که دستیابی به آخرت را برایش تسهیل کند و از این‌رو استفاده از امکانات دنیوی را برای غیرآخرت و اهداف غیرالهی، نادانی و بی‌خردی می‌داند.

دنیا همانند ماشینی است که انسان برای سرعت‌بخشیدن به رفت‌وآمدهایش، مسافرت رفتن و پرداختن به کارهایش آن را تهیه می‌کند. اگر کسی از ماشینش برای مسافرت و انجام دادن کارهایش

پرداختن بیش از حد لازم به دنیا برای کسی که می‌خواهد مسیر آخرت را طی کند، رهن و مانع حرکت است. کسی که می‌خواهد سفر طولانی آخرت را طی کند باید سبک‌بار باشد و خود را از تعلقات و زیورهای دنیوی رها کند و احمقانه است که با تعلقات دنیوی بارش را سنگین کند، و بدین‌گونه از توان خود برای پیمون آن سفر دشوار بکاهد. چنین کسی با عقلش درمی‌یابد که ناگزیر به رعایت قناعت است و لازم نیست دیگران به او سفارش کنند. او نیک می‌داند هر قدر به فکر دنیا باشد و بر تعلقات دنیوی خود بیفزاید، از توانش برای حرکت کاسته می‌شود و چه بسا آن تعلقات دنیوی، او را از رسیدن به مقصد بازدارند. پس قناعت و کم‌مصرف کردن، کاری عاقلانه و منطقی است. البته گاه تحصیل مال و ثروت برای رسیدگی به فقرا و نیازمندان و مصرف کردن آن در امور خیریه وظیفه و واجب است. در این صورت کار کردن برای کسب درآمد، خود عبادت است و کاری صرفاً دنیوی به حساب نمی‌آید؛ از این رو رسول خدا ﷺ فرمود: «الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءُ تِسْعَةٌ أَجْزَاءٌ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۱۰۳، ص ۹، ب ۱، ح ۳۷)؛ عبادت ده قسم دارد که نه قسم آن در کسب روزی حلال است.

اگر کسی ثروتی فراهم آورد و خودش به اندازه نیاز و ضرورت از آن مصرف و بقیه را صرف نیازمندان کند، قناعت دارد؛ زیرا قناعت به معنای کم‌مصرف کردن است، نه از کار و تولید دست کشیدن و فراهم‌نیابردن مال و ثروت. خودداری از کار و تلاش و تولید، ناشی از تنبلی و راحت‌طلبی است، نه قناعت‌ورزی. پس چه بسا انسان موظف است برای انجام وظایف اجتماعی‌اش و رسیدگی به محرومان فعالیت اقتصادی داشته باشد. البته اگر کسی وظیفه داشت در جهاد شرکت کند یا به تحصیل علم بپردازد، باید از فعالیت اقتصادی و کار در کارخانه و مزرعه دست بکشد و به وظیفه مهم‌ترش، که جهاد در راه خدا یا تحصیل علم است، بپردازد. معیار گزینش نوع کار و فعالیت و مقدار آن، وظیفه و تکلیف الهی است و مؤمن به دنبال شناخت تکلیف و وظیفه و عمل بدان و جلب رضایت خداست. پس اگر وظیفه و تکلیف او انجام‌دادن فعالیت اقتصادی بود، بدان مبادرت می‌ورزد و اگر تحصیل علم یا جهاد در راه خدا بود، آن را برمی‌گزیند.

دین؛ شاخص تکالیف و وظایف مؤمن خردمند

امیرمؤمنان علیه السلام در ادامه خطبه به سه نشانه دیگر پرهیزگاران و شیعیان واقعی اشاره می‌کند و در تبیین نشانه سی‌ام و سی‌ویکم و سی‌ودوم

بهشت همسایه خود قرار دهد. وی ملکه مصر، یعنی ملکه کشور ابرقدرت آن زمان بود و در آن زمان هیچ کشوری در تمدن، فرهنگ، صنعت و ثروت به مرتبه مصر نمی‌رسید. و چنان‌که می‌دانیم اهرام مصر که یادگاری از آن دوران است نمونه‌ای از عظمت تمدن مصر باستان می‌باشد. فرعون با سوءاستفاده از جهالت مردم و قدرت بی‌رقیبش ادعای خدایی کرد و از مردم خواست او را بپرستند او خود را روزی دهنده مردم می‌دانست و چنین وانمود می‌کرد که نهرها با اجازه او جریان می‌یابند: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (زخرف: ۵۱)؛ و فرعون در میان قوم خود بانگ برآورد و گفت: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی‌بینید؟

اما همسر فرعون یا با فطرت خود یا با کمک تعالیم انبیای الهی، از جمله تعالیم حضرت موسی علیه السلام، به یگانگی خداوند و ربوبیت او بر عالم هستی و بطلان ادعای فرعون پی‌برد. وی در راه توحید و یکتاپرستی از همه آن آسایش و نعمتی که برایش فراهم بود، چشم پوشید و حاضر شد تا شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل کند، اما دست از ایمان خود نکشد و تسلیم فرعون و ادعای دروغین خدایی‌اش نشود. تنها خواسته او هنگام تحمل شکنجه‌ها آن بود که خداوند به او در بهشت خانه‌ای دهد و در جوار و همسایگی خود پذیرای او باشد. او به درجه‌ای از معرفت و مقام رسید که الگوی زنان و مردان مؤمن شد و خداوند درباره او فرمود: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ائِن لِي عِنْدَكَ يَتِّمًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (تحریم: ۱۱)؛ و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، مثلی آورده است، زن فرعون را آن‌گاه که گفت: پروردگارا، برای من نزد خویش در بهشت خانه‌ای بساز و مرا از فرعون و کردار او برهان و مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.

حد استفاده از دنیا برای مسافر آخرت

کسی که در مسیر آخرت و رسیدن به تعالی گام برمی‌دارد، برای داشتن نیرو و توان کافی برای انجام‌دادن وظایف و عبادت، باید غذا بخورد، به فکر سلامتی‌اش باشد، خود را از خطرات و آفت‌ها حفظ کند و برای خود مسکن و سرپناهی داشته باشد که در آن استراحت کند، و نیز برای تأمین نیازمندی‌های جامعه‌اش بکوشد، اما نباید فراتر از نیاز مصرف کند و فقط به انباشتن ثروت بپردازد؛ زیرا زیاده‌طلبی و

انحرافات، بیماری‌ها و کجی‌ها پاک است. به تعبیر دیگر، قلب او سالم و روح او پاک است و بیمار نیست. در *نهج البلاغه* به جای آن تعبیر «مِیْتَةً شَهْوَنَةً» (شهوت و خواهش دل در او مرده است) آمده است؛ یعنی شیعه واقعی با نیروی عقل و تقوا بر شهوات خود مسلط شده، و بر اسب سرکش هوس‌ها و هواها لگام زده است.

کسی که دینش را حفظ کند و به ندای فطرت و عقلش گوش دهد، اسیر جهالت و ضلالت نمی‌شود و آگاهانه دستورهای شرع را رعایت می‌کند؛ از این رو دلش از انحرافات و گمراهی‌ها پاک می‌گردد. اما کسی که برای حفظ دین و حراست از آن نکوشد و درصدد عمل به دستورهای خدا بر نیاید و تابع هوا و هوس شود، ضلالت و گمراهی دلش را فرامی‌گیرد و بیماری‌های دل، او را از شناخت حق بازمی‌دارند؛ در نتیجه تلاشی برای پیمودن مسیر حق و رسیدن به سعادت ندارد و پیوسته به سوی بدبختی گام برمی‌دارد. روی گردانی از حق و حرمان از هدایت و پیمودن سعادت، نتیجه روی گردانی از خدا و کج‌روی است. از این رو خداوند درباره اعتراض حضرت موسی علیه السلام به قوم خود و دلیل روی گردانی قوم او از حق می‌فرماید: «وَأَذُّ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَوَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (ص: ۵)؛ و [یاد کنید] آن‌گاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، چرا مرا می‌آزاید و حال آنکه می‌دانید که من فرستاده خدا به سوی شمایم؟ پس چون [از حق] روی گرداندند و کج‌روی کردند، خدا هم دل‌هاشان را بگردانید و کج ساخت؛ و خدا مردم بدکار نافرمان را راه ننماید.

اگر کسی در جهت صلاح و سداد خویش نیندیشید و از حق منحرف شد و دلش را به انحراف از حق و بیماری هوا و هوس و گناهان آلوده ساخت، خشم خداوند را برمی‌انگیزد و خداوند بر بیماری‌های قلب او می‌افزاید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (بقره: ۱۰)؛ در دل‌هاشان بیماری [شک و نفاق] هست، پس خدا بیماری آنان را بیفزود و به سزای آنکه دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک دارند. انحراف از حق و بیماری دل و حجاب از حق و حقیقت، انسان گمراه را به جایی می‌رساند که در مسیر ضلالت و گمراهی حرکت می‌کند، اما خود می‌پندارد که کارش نیکوست و راه سعادت را می‌پیماید. خداوند درباره این انسان‌های خسران‌زده می‌فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُخْسِرُونَ أَنَّهُمْ يُخْسِرُونَ

می‌فرمایند: «عَازِبًا جَهْلُهُ، مُخْرِزًا دِينَهُ، مِيتًا دَاوَةً»؛ نادانی‌اش پنهان است و دین خود را حفظ می‌کند و بیماری‌اش مرده است.

در سخن حضرت، جهل در برابر علم، و به معنای ندانستن نیست، بلکه در برابر عقل و به معنای نابخردی است. کسی که چیزی را نمی‌داند، یعنی جاهل مقصر است، تکلیفی متوجه او نیست و اگر بر اثر این جهل خطایی مرتکب شود، گناهی نکرده است. آنچه حضرت به آن اشاره می‌کند، بی‌خردی و انجام‌دادن کار غلط و اشتباه بر اثر جهالت و بی‌عقلی است. جهل در متون دینی و روایی دو کاربرد دارد: گاهی در برابر عقل به کار می‌رود و به معنای بی‌خردی است و بر این اساس بخشی از کتاب *کافی*، «کتاب العقل والجهل» نام گرفته، که در آنجا عقل و خرد ستایش، و نابخردی و جهالت نکوهش شده است. همچنین از جنود عقل و صفات و ویژگی‌های پسندیده آن و جنود جهل سخن به میان آمده است. در کاربرد دوم، جهل در برابر علم و به معنای ندانستن است. از جهل به این معنا در «کتاب العلم» *کافی* سخن به میان آمده است.

درواقع حضرت در این سخن می‌فرمایند که شیعه واقعی از روی تفکر و تعقل و توجه رفتار می‌کند و بی‌خردی و جهالت از زندگی و رفتار او رخت بر بسته است. پس اگر قناعت دارد، این خصیصه به سبب عقل و خرد اوست، نه بر اثر جهل و نادانی‌اش. البته انسان با عقل خود به اجمال کار صواب و شایسته را تشخیص می‌دهد، اما برای تشخیص جزئیات و تفاسیل وظایف و کارهایی که برای آخرتش مفید است و سعادت او را رقم می‌زند، باید به دین مراجعه کند و چهارچوب تکالیف، وظایف و همچنین حجم و شکل آنها و کارهایی را که بایسته انجام گرفتن هستند، از دین باید فرا بگیرد. ما از طریق شرع درمی‌یابیم که چه کاری برای ما واجب و وظیفه است یا در مقام تراحم بین دو وظیفه، کدام یک مهم‌تر و ضروری‌تر است. شاید با توجه به این مطلب است که حضرت می‌فرمایند: «مُخْرِزًا دِينَهُ»؛ یعنی شیعه واقعی همواره حافظ دینش است و می‌کوشد در همه زوایای زندگی‌اش دستورهای دین را پیاده کند. در *نهج البلاغه* به جای «مُخْرِزًا» واژه «خَرِيزًا» آمده است و این دو واژه هم‌خانواده و دارای معنای مشترک هستند.

نقش پیروی از دین در رهایی از انحرافات

حضرت با جمله «مِيتًا دَاوَةً» می‌فرمایند که شیعه واقعی در زندگی با چراغ عقل و وحی گام بر می‌دارد و با هدایت وحی و عقل دلش از

و محل وحی خداوند و تجارتکدهٔ اولیای پروردگار است. آنها در دنیا رحمت کسب کنند و بهشت را سود برند.

روشن شد که واژهٔ دنیا در اصل بار منفی نداشته است، اما به سبب استعمال فراوان این واژه به معنای دنیای مذموم و فریبنده، که انسان را از آخرت غافل می‌کند، از اطلاق آن دنیای نکوهیده برداشت می‌شود. از این رو کثرت استعمال یک واژه در معنای جدید باعث می‌شود آن واژه از معنای اصلی خود به معنای جدید انصراف یابد. واژهٔ شهوت نیز چنین است و در لغت به معنای میل داشتن است و بار منفی ندارد. میل و تمایل در انسان به خودی خود بد و ناپسند نیست و خداوند شهوت و میل را در انسان قرار داده است تا به موقع نیازهای خود مانند نیاز به غذا را تأمین کند. اگر انسان به غذا خوردن تمایل نداشت و از غذا خوردن لذت نمی‌برد، هنگام گرسنگی سراغ غذا نمی‌رفت و بنابراین از بین می‌رفت. پس این شهوت و میل، نعمت خداست، اما چون واژهٔ شهوت بیشتر در معنای شهوت حرام و مواردی که شهوت جنسی طغیان و غلبان پیدا می‌کند استعمال شده است، مثلاً گفته می‌شود که فلانی شهوت‌ران است، یعنی شهوت حرام دارد نه شهوت حلال، در نتیجه وقتی این واژه به کار رود از آن معنای شهوت حرام برداشت می‌شود و بر اثر کثرت استعمال، شهوت از مطلق میل و تمایل، به شهوت و تمایل به حرام انصراف یافته است. با توجه به این استعمال شایع است که حضرت طبق آنچه در *نهج البلاغه* آمده، به جای جملهٔ «مِيتًا دَاوَهُ» می‌فرماید: «مِيتَةً شَهْوَتُهُ»؛ شهوت سرکش او مرده است.

منظور حضرت این نیست که اصل شهوت در انسان بمیرد و از بین برود و انسان مؤمن و باتقوا میل و اشتهاهایی به غذا و دیگر نیازهای حیوانی از جمله شهوت جنسی نداشته باشد؛ زیرا در این صورت انسان از بین می‌رود و نسل او نیز منقرض می‌شود. بقای نسل بشر در گرو داشتن میل و شهوت جنسی است و این شهوت با همان شدت باید باقی بماند تا نسل بشر گسترش یابد. اصل میل و شهوت، نعمت و موهبت خداست؛ از این رو گاهی رضای غریزهٔ جنسی ثواب دارد و حتی گاهی به سرحد وجود می‌رسد و برای مرد یا زن واجب می‌شود که نیاز جنسی خود و همسرش را ارضا کند و اگر خودداری کند، مرتکب حرام شده است. همچنین اسلام سفارش کرده است زن و شوهر خود را برای یکدیگر بیاریند تا میل و شهوت آنها به یکدیگر باقی بماند. پس اصل شهوت بد

صُنْعًا» (کَهِف: ۱۰۴ و ۱۰۳)؛ بگو آیا شما را به زیانکارترین [مردم] در کردار آگاه کنیم؟ آنها بید که کوشش آنان در زندگی این جهان گم و تباه شده است و خود می‌پندارند که کار نیکو می‌کنند.

بازشناسی دنیا و شهوت مطلوب، از دنیا و شهوت نکوهیده

در متون دینی، ما به واژه‌ها و مفاهیمی برمی‌خوریم که از آغاز در لغت، بار معنایی منفی نداشتند، اما به مرور بار و ارزشی منفی یافتند. یکی از آن واژگان، دنیا می‌باشد. در فرهنگ و اخلاق اسلامی، دنیاطلبی مذمت، و در روایات و کتاب‌های اخلاقی باب‌هایی به علاقه به دنیا اختصاص داده شده است. در قرآن نیز کمتر صفحه‌ای وجود دارد که در آن به گونه‌ای از دنیا و نکوهش حیات دنیا سخن به میان نیامده باشد. در برخی آیات، خداوند پس از سفارش به تقوا و ترس از آخرت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْعُرُورُ» (لقمان: ۳۳)؛ ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری به کار فرزند خویش نیاید [او را سود ندهد] و نه هیچ فرزندی پدر خود را از چیزی کفایت کند [سودمند افتد یا عذابی را از او دفع کند] همانا وعدهٔ خدا راست است. پس زندگانی دنیا شما را نفریبید [که با آرزوی دراز و تکیه به عفو و مهلت دادن خدا، فریفته و بر گناهان دلیر شوید] و آن فریبنده [شیطان یا هر فریبنده‌ای] شما را نفریبید.

نظر به اینکه دنیا در اصل نکوهیده نیست و به تدریج در فرهنگ دینی ما بار منفی پیدا کرده است، حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام را در ستایش از اصل دنیا و در برابر کسی که دنیا را نکوهش می‌کرد، بیان می‌کنیم. آن حضرت فرمودند: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَدَارٌ غَيِّ لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمَصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطٌ وَحَى اللَّهِ، وَمَنْجَرٌ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۳، ص ۱۲۹، ب ۱۲۲، ح ۱۳۵)؛ دنیا خانهٔ صداقت است برای کسی که با دنیا صداقت داشته باشد و خانهٔ عافیت است برای کسی که فهم داشته باشد. خانهٔ توانگری است برای کسی که از آن زاد و توشه تهیه کند، و خانهٔ پند و اندرز می‌باشد. برای کسی که موعظه پذیرد و پند گیرد. دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان

سپس به مرتبه دین داری و محافظت آنان بر دستورات الهی اشاره می‌کند تا آشکار شود آنان برای جلب نظر خداوند و عمل به آموزه‌های دین قناعت می‌کنند، نه از آن‌رو که عقلا قناعت را می‌ستایند. این همان اختلاف اساسی بین ضرورت و بایستگی اتصاف به فضایل و کمالات اخلاقی از دیدگاه اسلام با دیگر مکاتب اخلاقی است.

چنان‌که گفته شد مبنای مکاتب گوناگون در دعوت به خصلت‌های اخلاقی از جمله قناعت متفاوت است. در عرفان‌های شرقی، که هدف، آسایش و راحتی انسان است، قناعت راهکاری مناسب برای دستیابی به آسایش و آرامش قلمداد، و از این‌رو به آن سفارش شده است. اما در مکاتب اخلاقی که در فلسفه ارسطویی و یونانی ریشه دارند، قناعت از مشهورات و آرای محموده نزد عقلا می‌باشد و ستایش شده مردم و عقلا به حساب می‌آید؛ از این‌رو به آن سفارش شده است. در این مکاتب اخلاقی اتصاف به ملکات اخلاقی و خصلت‌های ارزشی لازم دانسته شده است، زیرا عقلا و مردم آنها را می‌ستایند. با تحلیل عمیق و دقیق این نگرش به ارزش و فضیلت صفات اخلاقی و مبنای ارزشمندی آنها به دست می‌آید که این نگرش خالی از شرک نیست، زیرا براساس آن انسان به گونه‌ای باید باشد و به گونه‌ای عمل کند که مردم و عقلا او را پسندند و بستانند. پس ملاک در اخلاق‌مداری پسند و مدح عقلاست؛ اما یک موحد فقط باید در صدد جلب نظر خدا باشد و طوری رفتار کند که خداوند خشنود شود. البته عقلا نیز رفتار و صفاتی را می‌پسندند که خوشایند خداست، اما برای موحد، مهم خوشنودی خداست، نه خوشایند عقلا. پس اگر تزامنی بین خواست خدا و خواست و پسند عقلا رخ داد، موحد آنچه را خداوند می‌خواهد انجام می‌دهد، هر چند عقلا آن را نپسندند. چنان‌که برخی رفتارهای اولیای خدا که با دستور خداوند انجام گرفته بود، از نظر عقل و عرف مردم توجیه‌پذیر نبود.

مثلاً پس از آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام بت‌ها را شکست، نمرودیان برای او کیفر سنگینی در نظر گرفتند. نمرود دستور داد آتش عظیمی مهیا کنند و آن حضرت را به سزای شکستن بت‌ها در آن آتش بیفکنند. آن رفتار حضرت ابراهیم علیه السلام که چنان مجازات سنگینی در پی داشت، در عرف عقلا توجیه نداشت. چه بسا اگر ما در آن زمان بودیم، حضرت ابراهیم علیه السلام را به تندی متهم می‌کردیم و با خود می‌گفتیم بهتر بود آن حضرت کوتاه می‌آمد و بت‌ها را نمی‌شکست یا دست کم پس از شکستن بت‌ها اظهار پشیمانی می‌کرد تا نجات یابد.

نیست، بلکه آنچه نکوهش شده است، طغیان شهوت و مرزناشناسی آن و استفاده نامشروع و حرام از شهوت است و در واقع منظور حضرت این است که سرکشی و طغیان شهوت در مؤمن راستین مرده است و آنان از مسیر نامشروع به ارضای شهوات خود نمی‌پردازند و تمایلات خود را کنترل می‌کنند. کسی که با مصرف برخی داروها شهوت و میل جنسی را در خود از بین می‌برد و این‌گونه به گناه نمی‌افتد، هنر ندارد، بلکه کسی هنر دارد که به صورت طبیعی شهوت دارد، اما تقوا پیشه می‌کند و آن تقوا سبب می‌شود که از شهوتش در راه حلال استفاده، و از طغیان شهوتش جلوگیری کند و به ورطه گناه نیفتد.

پس منظور از «مِیْتَهٌ شَهْوَوَةٌ» این نیست که در کل تمایلات حیوانی و تمایلات مادی در انسان مؤمن وارسته از بین رفته است؛ زیرا استفاده حلال از آن تمایلات گاهی مستحب، و گاهی واجب است و عبادت به حساب می‌آید و بر آن ثواب مترتب می‌شود و پسندیده نیست انسان تمایلات حلال خود را نادیده بگیرد. بلکه منظور، آن است که مؤمن تسلیم شهوت خود نمی‌شود و بر آن مهار می‌زند و از طغیان آن جلوگیری می‌کند و شهوت حرام در او مرده است.

خرد و دین؛ شاخص و مبنای ارزش‌ها در مکتب اخلاقی اسلام

در این چند نشانه شیعیان واقعی، یعنی قناعت‌داشتن، دوری از جهالت، حفظ دین و پایبندی به قواعد دین داری و پاک‌بودن دل آنان از انحرافات و گمراهی‌ها کاملاً ارتباط و ترتیب رعایت شده است. گاهی در نقل سخنان معصومان علیهم السلام برخی جملات جابه‌جا شده، و گاهی عین عبارت معصوم نقل نشده، بلکه مضمون سخن با الفاظ دیگری نقل شده است. البته وقتی ما از صحت و اعتبار روایتی اطمینان یافتیم، براساس قاعده می‌پذیریم روایت به همان گونه که از معصوم صادر شده، در اختیار ما قرار گرفته است، مگر یقین کنیم آن روایت نقل به مضمون شده، یا ترتیب آن درهم ریخته است. اما با توجه به رعایت شدن ارتباط منطقی بین چند نشانه و خصلت شیعیان واقعی، که بدان اشاره کردیم، به نظر می‌رسد آن نشانه‌ها با همین ترتیب در خطبه امیرمؤمنان علیه السلام آمده‌اند. معتقدیم ارتباط و ترتیب منطقی بین نشانه‌ها رعایت شده است، زیرا حضرت پس از اشاره به خصلت قناعت‌داشتن شیعیان واقعی به دوری آنان از جهالت اشاره می‌کند؛ بدین معنا که آنان آگاهانه در زندگی‌شان قناعت می‌ورزند و

فرمان‌های شرع مصلحت مهمی دارند، هرچند عقل ناقص ما آن را تشخیص ندهد. از این رو به آن دستورها متعبد، و در برابر آنها تسلیم است. در این نگرش موحد قناعت را رعایت می‌کند؛ زیرا خداوند به آن فرمان داده است؛ از این رو موحد قناعت را برای خواست خدا رعایت می‌کند، نه از آن جهت که خوشایند عقلا و مردم است. او به پدر و مادرش خدمت می‌کند، زیرا فرمان خداوند می‌باشد و حتی حاضر است برای خشنودی خدا از فرصت‌ها و وضعیت خاصی که برای رشد و ترقی او فراهم است، دست بکشد و به پرستاری پدر پیرش بپردازد.

مقام معظم رهبری هوش و استعداد شگفت‌انگیزی دارند و در دوران نوجوانی و پیش از بیست‌سالگی از فضایی حوزه به‌شمار می‌آمدند و اساتیدشان بسیار به ایشان علاقه‌مند بودند. یکی از آن اساتید مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حایری بود که سخت شیفته استعداد و قدرت فهم مقام معظم رهبری بودند. اما پس از آنکه پدر ایشان به شدت بیمار شد و به پرستاری احتیاج داشت، ایشان مردد و متحیر شدند، از یک سو آینده روشنی در انتظارش بود و تحصیل علم برایش واجب بود و همچنین امکان رشد علمی‌ای که در حوزه علمیه قم برای ایشان فراهم بود، در حوزه مشهد فراهم نبود، و از سوی دیگر پدرشان به ایشان بیشتر از دیگر فرزندان علاقه‌مند بود و به پرستاری و رسیدگی ایشان نیاز داشت. ایشان برای از بین رفتن دودلی و تحیرش با چند نفر مشورت کرد، از جمله با یکی از بزرگان روشن ضمیر و اهل معنا. آن بزرگ به مقام معظم رهبری فرمود که تو وظیفه داری به پدرت خدمت کنی. پس از این مشورت‌ها ایشان تصمیم گرفتند قم را رها کنند و به مشهد بروند تا به پدرشان خدمت، و همان‌جا علوم دینی را تحصیل و تدریس کنند. بی‌شک عزت و مقام علمی کنونی ایشان مانند اینکه از نظر علمی با شخصیت‌ها و مراجعی که چندین سال از ایشان بزرگ‌ترند هم‌سطح هستند، و همچنین محبوبیت جهانی ایشان، ناشی از جلب خشنودی و رضایت خدا در خدمت به پدر است. شاید اگر ما در موقعیت ایشان بودیم، می‌گفتیم که نباید فرصت را از دست داد و حوزه علمیه قم را رها کرد و می‌توان برای پدر بیمار خود پرستار استخدام کرد. اما کسی که تسلیم خداست و مهم‌ترین دغدغه‌اش اطاعت خدا و جلب رضایت اوست، با خدا معامله، و عمرش را برای خدمت به پدر صرف می‌کند و به همین سبب خداوند نیز او را به جایگاه و مقامی می‌رساند که دیگران حتی با تلاش علمی فراوان بدان دست نمی‌یابند و همچنین مهر و

پس اگر ملاک ارزشمندی رفتار و خصلت‌های اخلاقی، اندراج آنها در قضایای مشهوره و آرای محموده است، این‌گونه رفتارها توجیه‌ناپذیرند، یا در خواب به حضرت ابراهیم علیه السلام الهام شد که سر فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام را ببرد. آن‌گاه آن حضرت در پی فرمان خدا، تصمیم می‌گیرد جوان زیبا و برومندش را که از نظر کمال و معرفت بی‌نظیر است، سر ببرد. خداوند آن فرزند را در سن صدسالگی به آن حضرت عنایت کرده بود، از این رو پرواضح است که برای حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار عزیز بوده. آیا آن عمل حضرت ابراهیم علیه السلام نزد عقلا پسندیده بود؟ آیا آن رفتار نزد عقلا منطبق بر مشهورات و آرای محموده بود؟ شاید اگر حضرت ابراهیم علیه السلام خواب خود را برای عقلای قوم تعریف می‌کرد به او می‌گفتند که مگر خواب تکلیف‌آور است و مگر انسان بر اساس خواب سر فرزندش را می‌برد؟ یا آنکه حضرت اسماعیل علیه السلام گناهی نکرده است که مستحق مرگ باشد و چگونه یک پدر حاضر می‌شود سر عزیزش را ببرد. حتی اگر خداوند بر او تکلیف کرده است، جا دارد که او با تکلیف الهی مخالفت، و سپس توبه کند. اما آن حضرت که یک موحد راستین بود، با کمال میل و رضایت تصمیم گرفت سر از بدن فرزندش جدا کند و آن فرزند مؤمن راستین و عاشق خدا نیز با همه وجود به اجرای دستور خداوند رضایت داد و از پدرش خواست در اجرای دستور خدا کوتاهی نکند. خداوند درباره این قضیه می‌فرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (صافات: ۱۰۲)؛ و چون [پسر] به حد کار و کوشش با وی [پدر] رسید، گفت: ای پسر، من در خواب می‌بینم که تو را گلو می‌برم، بنگر تا رأی تو چیست؟ گفت: ای پدر من، آنچه فرمان یافته‌ام بکن که اگر خدای خواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.

تعبد مؤمن راستین به همه دستوره‌های خدا

برخی آموزه‌های شرع با مشهورات و آرای محموده نزد عقلا سازگاری ندارد. البته عقل فزادتر از عقل عرفی که به اهمیت و حقانیت دستوره‌های شرع واقف است، این دستورها را کاملاً می‌پذیرد. با توجه به اینکه با نگرش ابتدایی نمی‌توان برای همه دستوره‌های شرع توجیه عرف‌پسند داشت، انسان موحد باید همواره تسلیم خداوند باشد و در عمل به تکالیف شرعی خود نباید به دنبال توجیه عقلانی آنها باشد. اگر او اعتقاد کامل و ایمان قوی دارد، باور می‌کند همه

عشق او را در دل مردم قرار می‌دهد و دل‌ها را رام او می‌گرداند. آری، مؤمن وارسته به فرمان خدا گوش می‌سپارد و کاری را انجام می‌دهد که خدا از او می‌خواهد. اگر خدا برایش کشاورزی را واجب گرداند، چنان می‌کند و اگر وظیفه او شرکت در جنگ و جهاد بود، برای اطاعت از فرمان خدا به جبهه می‌رود و برای قربانی شدن در راه خدا حاضر می‌شود. اگر وظیفه او درس خواندن بود، از راحتی‌ها و امکانات چشم می‌پوشد و درس می‌خواند یا اگر وظیفه‌اش را خدمت در پست‌های سیاسی بداند به وظیفه‌اش می‌پردازد و برای صیانت از دینش به تکالیف خود عمل، و تمایلات و شهوات حیوانی را کنترل می‌کند. طبیعی است در آغاز که تمایلات و شهوات شدیدند، غلبه بر آنها سخت است و انسان به سختی بر تمایلات خود فایق می‌آید اما به‌مرور با کمک و عنایت خدا آن تمایلات حیوانی فروکش می‌کند و کنترل آنها و زدودن بیماری‌ها و آفت‌های روحی از دل آسان می‌شود.

منبع.....

مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، بحارالانوار، تهران، اسلامیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی